

بخش دوم : درس پنجم : خدا در فلسفه (۱)

- تاریخ فلسفه نشان می دهد که از همان ابتدای شکل گیری فلسفه و تفکر فلسفی، بحث و گفت و گو درباره خدا در جریان بوده و این موضوع در صدر مسائلی قرار داشته است که فیلسوفان بررسی کرده اند.
- در مباحث قبلی بخش اول وجوب و امکان و علت و معلول به این نقطه رسیده ایم که موجودات ممکن و معلول متکی به واجب الوجودی بالذات و غیرمعلول اند.
- در این بخش (بخش دوم) به دیدگاه فیلسوفان درباره خدا نظری می افکنیم و تا آنجا که مقدور و ممکن است، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف در این باره را با سایر دیدگاه های وی به دست می آوریم.

□ عهد ایران و یونان باستان

❖ عهد ایران باستان :

- گزارش های اسطوره ای و نمادینی که از ایران باستان به دست ما رسیده است و نیز نظر فیلسوفانی مانند سهروردی نشان می دهد که حکما در عهد ایران باستان، شناختی روشن از مبدأ هستی داشته اند.
- حکما در عهد ایران باستان، خدا را نور هستی می دانستند که با پرتو و اشراق خود پدیده ها را ظاهر می سازد و خلق می کند.
- حکما در عهد ایران باستان از نخستین پرتو و مخلوق سخن گفته و او را « بهمن » نامیده اند.
- بهمن از نظر حکمای ایران باستان وجودی مجرد دارد.
- با اینکه آثار مدون و مکتوب چندانی از دوره ایران باستان به دست ما نرسیده است، اما گزارش های مختصر حکایت از آن دارند که حکیمان دوره باستان ایران، جهان را مخلوق خداوندی حکیم می دانسته اند.

❖ عهد یونان باستان :

- فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه ای زندگی می کردند که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یک حقیقت در جهان می شمردند.
- از نظر فیلسوفان بزرگ یونان، « زئوس » خدای آسمان و باران، « آپولون » خدای خورشید و هنر و موسیقی و « آرتیمیس » خدای عفت و خویشتن داری بود.
- اعتقاد به این خدایان، که تعدادشان به ده ها مورد می رسید، چنان عمیق بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی دادند که کسی با اندیشه شرک آلودشان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید.
- اتهام اصلی سقراط : « او خدایانی را که همه به آنها معتقدند، انکار می کند و از خدایی جدید سخن می گوید »
- در چنین شرایطی، افلاطون تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و پندارها را اصلاح نماید.

□ دیدگاه های «تیلور» یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی :

- « افلاطون ابداع کننده خدانشناسی فلسفی است.»
- « از نظر افلاطون، کار خداوند هدف دار است »
- « خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی های روشن است و این نظر، با چند خدایی یونان تفاوت دارد؛ زیرا در چندخدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد و چندخدایی شکل دیگری از همان کفر و بی خدایی است که افلاطون از آن یاد کرده است.»

□ خداوند در اندیشه افلاطون :

- « در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می زاید و نه از میان می رود و نه چیز دیگری را به خود راه می دهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می شود .
- او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی است .
- فقط با تفکر و تعقل می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد»

□ خداوند در اندیشه ارسطو :

- ارسطو که از قدرت استدلال و منطق قوی برخوردار بود، تلاش کرد ، برهان هایی بر وجود خدا و مبدأ نخستین جهان ارائه کند.
- استدلال های ارسطو بر وجود خدا ، گرچه قدم های اولیه بوده اند، اما از استحکام خاصی برخوردارند و زمینه قدم های بعد را فراهم می کنند.
- ارسطو در یکی از نوشته های خود می گوید: « به طور کلی، هرچاکه یک خوب تر و بهتر وجود دارد، خوب تر و بهتری نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب ترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است»
- ارسطو در جای دیگری از کتاب خود می گوید: « نمی شود که یک نظم و انتظام برجهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار باشد.»

□ خدا در اندیشه های فیلسوفان دوره جدید اروپا :

- با شکل گیری دوره جدید اروپا از قرن های ۱۴ و ۱۵ و پیدایش دو جریان عقل گرا، و حس گرا/ تجربه گرا در فلسفه، درباره خدا نیز دیدگاه های مختلفی ظهور کرد که به گونه ای ریشه در این دو جریان داشتند.

❖ خدا در اندیشه دکارت (فیلسوف عقل گرای قرن هفدهم) :

- دکارت، در یکی از استدلال های خود می گوید: « من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده ایم، تصویری دارم. این تصور نمی تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی ام. پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از وجود نامتناهی است؛ اوست که می تواند چنین ادراکی به من بدهد. »

❖ خدا در اندیشه هیوم (فیلسوف حس گرا و تجربه گرای قرن هجدهم) :

- دیوید هیوم، می گوید: « نه تنها دلایل دکارت، بلکه دلایل گذشتگان نیز قابل نقدند. »
- از نظر هیوم، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد.
- به نظر هیوم، مهم ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد.
- به عقیده هیوم، یکی از دلایل این ناتوانی این است که براساس نظم موجود جهان، شما حداکثر می توانید یک ناظم و مدیر را اثبات کنید اما نمی توانید به یک خالق نامتناهی و واجب الوجود بالذات برسید .

❖ خدا در اندیشه کانت (فیلسوف عقل گرای قرن ۱۸ آلمان) :

- کانت ، راهی متفاوت با دکارت و دیگر فیلسوفان عقل گرای پیشین برای پذیرش خدا پیمود.
- کانت به جای اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات یا برهان علیت و یا وجوب و امکان، ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد.
- خلاصه یکی از توضیحات کانت چنین است:
 - ✓ زندگی جمعی انسان بدون اصول اخلاقی و رعایت آنها امکان پذیر نیست.
 - ✓ اگر انسان ها در زندگی اجتماعی حدودی از اخلاق را رعایت نکنند و مسئول کارهای خود نباشند، هرج و مرج پدید می آید و زندگی متلاشی می شود.
 - ✓ مسئولیت پذیری و رعایت اخلاق تنها درجایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند.
 - ✓ برای موجودات بدون اختیار، وظیفه اخلاقی معنا ندارد.
 - ✓ اختیار و اراده نمی تواند ویژگی بدن باشد که ماده ای مانند سایر مواد است بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی رود.
 - ✓ روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی ماوراء دنیای ما نیاز دارد و چنین جهانی نیز مشروط به وجود خدایی جاودان و نامتناهی است .

□ خدا و معناداری زندگی

- بعد از کانت، فیلسوفان حس گرا و تجربه گرا که جریان غالب فلسفی در اروپا را تشکیل می دادند و با توجه به مبنای خود نمی توانستند از برهان عقلی محض استفاده کنند، براساس نظرشان درباره خدا دو دسته شدند :
- ❖ دیدگاه هیوم و اوگوست کنت :
- ✓ چون ما ابزاری جز حس و تجربه برای شناخت نداریم، یا خدایی نیست و یا نمی توانیم او را اثبات کنیم.
- ❖ دیدگاه ویلیام جیمز (فیلسوف آمریکایی قرون نوزدهم و بیستم) و برگسون (فیلسوف فرانسوی قرن بیستم) :
- ✓ این دو فیلسوف از تجربه های معنوی درونی و عشق و عرفان برای اثبات خداوند استفاده کردند.
- ✓ ویلیام جیمز می گوید : « من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه های شخصی درونی ما نهفته است »
- بدین ترتیب، در قرن بیستم و بیست و یکم فیلسوفانی ظهور کردند که در عین اعتقاد راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه میان « اعتقاد به خدا » و « معناداری زندگی » توجه کردند و نشان دادند که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان است، دچار خلأ معنایی و پوچی آزردهنده ای می شود.
- زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می کند و آرامشی برتر به او می دهد.
- کرکگور، فیلسوف دانمارکی قرن بیستم معتقد است که ایمان هدیه ای الهی است که خداوند به انسان عطا می کند . خدا انسان مؤمن را برمی گزیند و به او ایمان هدیه می کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد .
- کاتینگهام ، از نویسندگان این حوزه، می گوید: قبول خداوند « زندگی ما را در بستری قرار می دهد که آن را با ارزش و با اهمیت می سازد و این امید را می دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه ای افتاده ایم که در آن هیچ امری در نهایت، اهمیت ندارد، می توانیم مأمّن و پناهگاهی بیابیم.»
- این فیلسوف در کتاب خود به این مسئله اشاره می کند که پس از سیر نزولی استدلال های عقلی و فلسفی در اروپا بر اثبات وجود خدا، برخی از فیلسوفان به این سمت حرکت کردند که خدا را عامل اصلی معنابخشی به زندگی معرفی کنند.

نکات پاورقی جهت مطالعه کنکور :

- بیان ملتوس در دادگاه، که به نمایندگی از شاکیان سخن می گفت، سقراط تلاش می کرد اندیشه آتنی ها را درباره خدا اصلاح کند؛ به گونه ای که آنان متوجه حقیقتی برتر در هستی شوند که اداره کننده اصلی جهان است.
- آراء افلاطون :
- ✓ برای ما معیار هر چیزی خداست. نه آن طور که برخی می گویند، این یا آن فرد؛ بنابراین هر که بخواهد محبوب خدا شود، باید با همه نیرو بکوشد تا در حد امکان شبیه او شود.
- ✓ بنابراین، از میان ما تنها کسی محبوب خداست که خویشتن دار (عفیف) باشد و از دایره اعتدال پا بیرون نگذارد؛ زیرا چنین کسی شبیه خداست .
- یگر، مورخ برجسته فلسفه یونان می گوید : « استدلال واقعی بر وجود خدا، نخستین بار در آثار ارسطو یافت می شود.
- ✓ او در کتاب سوم خود با یک استدلال و قیاس « برترین و والاترین موجود» را اثبات می کند و به این ترتیب، به موضوع شکلی روشن و گویا می بخشد؛ به طوری که در طول قرون بعد، پیوسته متفکران مشتاق را به سمت تلاش هایی تازه به این سو وامیدارد.
- ✓ ارسطو در توصیفاتی که از خدا و مبدأ نخستین جهان می کند، از عباراتی چون شریف ترین موجود، خیر و جمال و زیبایی، ضرورتاً موجود، محرک غیرمتحرک، دارای حیات، تغییرناپذیر، دارای عالی ترین اندیشه و فعلیت تام و کامل و بالذات استفاده می کند.
- ✓ توصیفات ارسطو بیانگر آن است که وی علاوه بر قبول موجودات غیرمادی، در میان آنها یک موجود را برتر می داند و او را مبدأ همه امور تلقی می کند و بدین ترتیب، قدمی بزرگ در راه خداشناسی فلسفی برمی دارد.
- قبل از هیوم، فیلسوفان تجربه گرایی وجود داشتند که به خدا اعتقاد داشتند و می خواستند او را اثبات کنند اما به علت نوع تفکر تجربه گرای خود، از براهین فیلسوفان گذشته کمتر استفاده می کردند.
- این فیلسوفان، یا می خواستند از نظم جهان به خدا برسند یا از طریق شهود خود به عنوان یک موجود متناهی.
- از جمله این فیلسوفان، جان لاک و بارکلی فیلسوفان تجربه گرای قبل از کانت بودند که از این راه ها استفاده می کردند.
- خدا و روح و اختیار انسان در فلسفه کانت یک وجود عینی و واقعی (objective) نیست بلکه امری ذهنی (subjective) است که بشر نیاز دارد آن را مفروض بگیرد.